

کارآفرین پرسید: چرا؟ حالا دیگر بدنش از سرمای آب اقیانوس هند، نمی لرزید. اما دست هنرمند هنوز دور شانه هایش بود. هنوز از موهای بافته هنرمند آب می چکید و خروس همچنان میخواند. چون ابتدا باید امپراتوری های درونی در حد تعالی ساخته بشن، تا شما بتوانید امپراتوری های بیرونی رو ببینید. و ثروت شما همیشه متناسب با بی باکیتون خواهد بود. این بینش قدرتمندیه، رفقا: میزان اثرگذاری شما روی دنیا دقیقاً انعکاس شکوه، اصالت، زنده دلی و درخششیه که از درون بهش دسترسی پیدا کردید. در این دوران سطحی نگری که انسان ها مثل ماشین های مصنوعی زندگی میکنن، افراد معدودی این حقیقت واجب زندگی رو به یاد دارن. نمای بیرونی همیشه نمای درونی رو ابراز میکنه، بدون اینکه بازتابش رو در درونمون ببینیم. خلاقیت، بهره وری، کامیابی، عملکرد و اثرگذاری شما روی این سیاره، همیشه انعکاسی معنویه از آنچه در درون شما در جریانیه. به طور مثال اگر شما به توانایی خودتون برای محقق کردن بلند پروازی هاتون ایمان نداشته باشید، هرگز بهشون دست پیدا نخواهید کرد. اگر شما خودتون رو لایق و فور ثروت ندونید، هرگز آنچه برای رسیدن به اون لازمه رو انجام نخواهید داد. و اگر انگیزه شما برای سرمایه سازی نبوغتون ضعیف، آتش اشتیاقتون برای تمرین کردن کم شعله و بنیه تون برای بهینه سازی کم باشه، پرواضحه که هرگز به فضای تعالی آشکار پرواز نخواهید کرد و بر اون قلمرو چیره نخواهید شد. دنیای بیرونی همیشه نمودی از دنیای درونی ماست. و برای تجربه کردن امپراتوری ها در دنیای بیرونی تون، ابتدا، باید امپراتوری های درونی رو خلق کنید. جرحه ای از مایع سبزرنگی نوشید که یکی از ماهیگیرها حین پیاده شدن از قایق موتوری به او داده بود. اگر از نزدیک به نوشته روی بطری نگاه میکردید این جمله از مهاتما گاندی را میخواندید: تنها شیاطین موجود در دنیا شیاطین ساکن در قلب هایمان اند. آنجا همان جایی است که باید با آنها جنگید.

آقای رابلی ادامه داد: هر چه شما قدرت ذاتی درونتون رو تقویت کنید، کم کم شروع میکنید به دیدن یک واقعیت جایگزین که از فرصت های زیبا و امکانات تجملاتی سرشاره. شما در جهانی پر از شگفتی زندگی خواهید کرد که

توده مردم حتی نمیتونن تصورش رو بکنن. چون چشم هاشون با شک، ناباوری و ترس کور شده. بازی عظمت یک بازی درونیه.

## چهار امپراتوری درونی

**اول: چهار چوب ذهنی (روانشناسی) دوم: چهار چوب قلبی (احساسات)**

**سوم: چهار چوب روحی (معنویات) چهارم: چهار چوب سلامتی (وضعیت جسمانی)**

بسیار خب. حالا بیایید روی این چهار چوب ها دقیق تر بشیم تا شما رفقا از جنبه های زندگی درونی تون که باید در ساعت پیروزی روی بهبودشون کار کنید، به یک آگاهی سطح بالا و فوق واضح برسید. به زودی همزمان با آموزش فرمول ۲۰/۲۰/۲۰ برنامه کامل صبحگاهی رو بهتون یاد خواهم داد. اما فعلاً فقط همین قدر بدونید که چهار امپراتوری درونی وجود داره که قبل از بالا اومدن خورشید، باید تمرین بدیم، پرورش بدیم و به تکرار روشن کار کنیم. چهار چوب ذهنی، قلبی، سلامتی و روحی این چهار عرصه شخصی در کنار هم، زیربنای قدرت ذاتی حقیقی ای رو تشکیل میدن که در درون تمام ابنای بشر نهفته است. اغلب ما به واسطه دنبال کردن چیزهایی که در بیرون از وجود خودمون قرار دارن، این نیروی قدرتمند رو از دست دادیم و از اعتبار ساقط کردیم. اما همه مون این ظرفیت ژرف و ممتاز رو در درون خودمون داریم. و بهترین زمان برای بهینه سازی این چهار امپراتوری درونی از ساعت ۵ تا ۶ صبحه. این خاصترین زمان کل روزه. کنترل صبحت رو در دست بگیر تا زندگی ات رو ارتقا بدی. کارآفرین پرسید: اوه، راستی یه سؤال: اگر من فقط پنج روز در هفته این برنامه رو اجرا کنم و آخر هفته رو به خودم استراحت بدم چی؟ این روش ۵ صبح چقدر محدودیت داره؟ یک سگ پیر آهسته از آنجا رد شد و ترانه اوچی، اثر زوکرو، اسطوره موسیقی ایتالیا، از یکی از رستوران های غذای دریایی شنیده میشد. احتمالاً این منظره کاملاً به نظرتان عجیب می آید. ولی خب دقیقاً به همین ترتیب بود. زندگی خودته. هر کاری که برات مناسب تره و باهش احساس راحتی میکنی،

انجام بده. من فقط دارم اطلاعاتی رو که سخنان در اختیارم قرار داد با شما در میون میذارم. این اطلاعات باعث شد من ثروتم رو به دست بیارم و کمکم کرد شادی و آرامش مستمر رو به حد کمال داشته باشم. واقعاً این اطلاعات به من آزادی فردی رو هدیه داد. اون رو به هر طریق که با ارزش ها، آمال و سبک زندگی تون سازگار، اجرا کنید. ولی همیشه به خاطر داشته باشید تعهد پاره وقت همیشه نتایج پاره وقت به دنبال خواهد داشت. میلیارد در این را گفت و برگشت و مگسی را در هوا با دست گرفت. کار آفرین پرسید: میشه لطفاً بیشتر درباره چهار امپراتوری درونی توضیح بدین؟ این قسمتی که دارید یادمون میدید واقعاً کمکم میکنه که در مبارزه ام با اون سرمایه گذارها قوی تر بشم و امید شادی و اعتماد به نفسم رو از نو به دست بیارم. من این موضوع رو بهتون نگفتم اما ظرف این چند روزی که با شما آشنا شدم خیلی از چیزهایی رو که شما با سخاوت تمام بهمون یاد دادید به کار بستم. مطمئنم که خودتون دیدید که در ابتدا برای پذیرش فلسفه های سخنان مقاومت داشتم. میدونید؟ واقعاً دلم نمیخواست توی اون سمینار شرکت کنم. اما حداقل ذهنم به روی آموزه های ایشون و شما باز بود. واقعاً باز بود. میدونید؟ من عاشق زندگی ام و حالا برنامه دارم خیلی زیاد عمر کنم. هنرمند در حالی که صدف قلبی شکلی را از روی شن ها بر می داشت و به آرامی کف دست کار آفرین قرار میداد گفت: «چه خوب. کار آفرین صدف را توی مشتش نگه داشت و دستش را روی سینه اش فشرد. بعد ادامه داد: من همین حالاش هم متوجه تغییرات قابل توجهی در خودم شدم. حالا که ساعت ۵ صبح بیدار میشم، تمرکز بالاتر رفته، استرس کمتر شده، اعتماد به نفس بیشتری دارم و سطح انرژی بیشتری در خودم احساس میکنم. چشم انداز وسیعی از تمام جنبه های زندگی ام مقابل خودم میبینم. بیشتر بابت چیزهای مثبت زندگی ام شاکرم کمتر بابت حمله ای که به شرکت شده نگرانم و هیجان بیشتری برای آینده ام دارم. ببینید اون سرمایه گذارها آدمهای بدی ان و هنوز آمادگی سرشاخ شدن باهاشون رو ندارم. البته این کار رو خواهم کرد اما ترسی که درباره موضوع داشتم و حس سیاه ناامیدی ام در مورد اون قضیه به کل محو شده. میلیارد در اصطلاح جوانان نوگرای دوران قدیم را

به کار برد و گفت: «محشره». بعد، تی شرتش را روی ساحل عوض کرد. اتومبیل شاسی بلند برگشته بود و راننده آن را جلوی رستوران غذاهای دریایی پارک کرده بود. میلیارد در اضافه کرد: و تو دختر عاقلی هستی. همیشه روی این اطلاعات ارزش گذاشت. اما همون طور که خودت هم متوجه شدی، تمرین بی وقفه و اجرای هر روزه اون هاست که از تو یک انسان قهرمان، راهبر الهام بخش در تجارت و فرد ارتقادهنده بشریت میسازه. و بابت رها کردن گذشته ات، بهت تبریک میگم. منظور ما این نیست که باید نامسئولانه رفتار کنی و در قبال مسائل شرکت، کاری انجام ندی. اما گذشته جاییه که باید ازش درس بگیری، نه خانه ای که درونش زندگی کنی. سه دوست سوار اتومبیلی شدند که منتظرشان بود و به سمت املاک میزبان همه چیزدان راه افتادند. حین حرکت اتومبیل میلیارد در گفت: خب بیاید بیشتر درباره این الگوی یادگیری حرف بزنیم چون خیلی برای موفقیت و شادی شما حیاتیه. خیلی از مرشدها درباره ذهنیت حرف میزنن. اون ها به قول الن لنگر، روان شناس دانشگاه هاروارد، اهمیت روان شناسی امکان ر توی نصب میکنند. بهتون یاد میدن که هر روز افکار خوشبینانه داشته باشید. اون ها بهتون میگن که افکار شما واقعیت دنیاتون رو شکل میدن و اینکه با تقویت ذهنتون میتونید زندگی تون رو بهبود ببخشید. مطمئناً تحت قاعده درآوردن چهارچوب ذهنی حرکتی واجب برای رسیدن به تعالی شخصیه، که اون هم به خلق یک دنیای بیرونی افسانه ای منتهی میشه. بعد ادامه داد: با این وجود خیلی خیلی اهمیت داره که شما دو نفر این موضوع رو درک کنید. چون اغلب مردم از درکش عاجزن: سخنران یادم داد که ارتقای چهارچوب ذهنی - یعنی اولین آیتم از چهار امپراتوری درونی - تنها بیست و پنج درصد از معادله تعالی شخصی رو پوشش میده. هنرمند پرسید: جدا؟ من همیشه فکر میکردم افکار ما تعیین کننده همه چیزه و چیز بیشتری در این باره وجود نداره؛ مثلاً افکارت رو عوض کن تا زندگی ات عوض بشه یا نگرش تو جایگاهت رو در زندگی تعیین میکنه.

میلیارد گفت: ببین، این کاملاً حقیقت داره که باورهای عمیق تو نیروی محرکه رفتارهای روزانه تو هستن. میدونی که من به این گفته اعتقاد دارم. و این رو هم میدونی که با این گفته موافقم که دیدگاه تو نسبت به دنیا، عملکردت رو در اون تعیین میکنه. با این وجود یک چهارچوب ذهنی کاملاً پیشرفته، بدون یک چهارچوب احساسی پالایش شده، حکم یک پیروزی تو خالی رو داره. هنرمند با لبخندی به بزرگی کوه کلیمانجارو گفت: فکر کنم منظورتون رو میفهمم. چارلز بوکوفسکی زمانی گفت: این قدر اصرار به پاک کردن ذهنتان نداشته باشید.... در عوض قلبتان را پاک کنید. میلیارد در حالی که با آرامش روی صندلی چرم اتومبیل لم میداد گفت: درست گفته. کارآفرین پرسید: پس میشه کمکم کنید تا درک کنم چهارچوب قلبی یا احساسی دقیقاً چیه؟ او داشت گروهی بچه مدرسه ای را تماشا می کرد که با شادی فراوان در زمین بازی میدویدند. افکارش به دوران کودکی اش پرواز کرد. چهارچوب قلبی همون زندگی احساسی توئه. حتی با باورهای ضد گلوله و همین طور طرز فکر موفق و شاخص یک چهارچوب ذهنی متعالی، اگر قلبت پر از خشم، غصه، نومیدي، رنجش و ترس باشه، محاله به پیروزی برسی. به این موضوع فکر کن: چطور ممکنه بتونی شاهکارهای عالی خلق کنی و نتایج حیرت آور به وجود بیاری اگر احساسات مسموم در حال پایین کشیدن باشن؟ این روزها این طور به نظر میرسه که همه دارن درباره ساختن یک چهارچوب ذهنی سالم و شکست ناپذیر حرف میزنن. هر جا که میرید صحبتش رو می شنوید، اما هیچ کس از چهارچوب قلبی، سلامتی یا روحی حرف نمیزنه. تمام این چهار امپراتوری درونی باید از طریق تمرین صبحگاهی به زیباترین شکل جلا پیدا کنن تا بتونید قدرت هیبت انگیز نهفته رو در درونتون بشناسید. و تنها وقتی شما رابطه تون رو با این اقتدار ذاتی درونتون رشد دادین و عمق بخشیدین، میتونید به جمع خبره ها و خدایان عروج کنید. هر چه بیشتر این چهار امپراتوری رو در درونتون ارتقا بدید، در دنیای بیرونی تون به موفقیت هایی میرسید که باورش براتون ممکن نیست و به وقاری میرسید که حتی در صورتون نمیگنجه. مثل این میمونه که قابلیت های یک جادوگر رو در درونتون گسترش دادید. اون وقت

به صرف حضورتون میتونید قدرت دیگران رو هم افزایش بدید. جریانی قابل اتکا، مستمر و غیر منتظره از معجزات به ساعات عادی روزتون سرازیر میشه. و یک نوع شادی فراوان که حاصل موفقیت های درخشان و خدمت به همه مردم دنیاست، به طرف شما می آد که پاداش این دنیاست. به رفتارهای قابل تحسین شما. آقای راییلی از پنجره اتومبیل بیرون را نگاه کرد. بعد توضیحاتش را ادامه داد: بسیاری از ما میدونیم که از لحاظ ذهنی، باید چه کارهایی انجام بدیم، هیچ اتفاق خارق العاده ای برامون نمی افته، چون زندگی احساسی ما همون طور آشفته مونده. ما در گذشته گیر کردیم نمیتونیم نابخشودنی ها رو ببخشیم. تمام اون احساسات آزاردهنده رو توی خودمون سرکوب کردیم. زیگموند فروید زمانی نوشت: احساسات سرکوب شده هرگز نمی میرند. آنها زنده به گور شده اند و بعدها به صورتی کریه تر به سراغ ما خواهند آمد. و ما حیرون میمونیم که چرا تلاش هامون برای داشتن تفکر مثبت، جواب نمیده! چیزی که با شما در میون میذارم توضیح میده که چرا بسیاری از کتاب های خودسازی باعث ایجاد تحول ماندگار در افراد نمیشن. و چرا تعداد معدودی از سمینارها تفاوت ماندگار در افراد ایجاد میکنن. در این مورد نیت عقلانی ما خوبه. واقعاً دلمون میخواد به افراد بهره ورتر و انسان های بهتری تبدیل بشیم، اما فقط اطلاعات رو در سطح افکار دریافت میکنیم و بعد هم آرزوهای بلند مرتبه مون رو با پسمانده های قلب شکسته مون خراب میکنیم. پس، هیچ چیز در زندگی مون تغییر نمیکنه. هیچ موفقیتی برامون افزایش پیدا نمیکنه. هیچ دگرگونی ای نمیبینیم. اگر میخواهید رشد تصاعدی و عملکرد بی همتایی رو تجربه کنید، باید چهارچوب ذهنی متعالی ای برای خودتون ایجاد، و در عین حال چهارچوب قلبتون رو تعمیر، بازسازی و تقویت کنید. به این صورت تمام احساسات سیاه و مسموم ناشی از رنج های گذشته پاک میشن. شما رها، پاک و پالوده می شید، اون هم برای همیشه و به این ترتیب قلبتون که زمانی به واسطه امتحانات دشوار زندگی سخت شده بود، باز میشه و به شکوه اصلیش بر میگردد. کارآفرین گفت: چه بینش حیرت انگیزی. فقط من چطور باید این کار رو توی مدت ساعت پیروزی ام از ۵ تا ۶ صبح انجام بدم؟ میلیارد در جواب داد: در آینده نزدیک

روش به کار بستن متد ۵ صبح رو یاد می گیرید. شما رفقا دارید اون قدر قوی میشید و ذهنتون داره اون قدر باز میشه که بتونید به زودی فرمول ۲۰/۲۰/۲۰ رو وارد زندگیتون کنید. و همون طور که از زمان آشنایی مون بهتون گفتم بعد از شناختن و به کار بستن این فرمول زندگی تون به کل متحول خواهد شد. فرمول ۲۰/۲۰/۲۰ برای شما یک نقطه عطف واقعیه. فعلاً فقط این موضوع رو درک کنید که یک چهارچوب ذهنی عالی با یک چهارچوب قلبی ضعیف، دلیل اصلی اینه که افراد خوب تمام تلاش هاشون برای رسیدن به عظمت، نقش بر آب میشه و راستی، باید به این نکته اشاره کنم که کار کردن روی چهارچوب قلبی فقط شامل پاک کردن احساسات منفی ناشی از سرخوردگی ها، نومییدی ها و سختی های زندگی نیست. بلکه شامل تقویت احساسات سالم هم هست. به همین دلیل که بخشی از برنامه صبحگاهی شما شامل شکرگزاری تا از این طریق حس هیبت و وفور رو در درونتون خوراک بدید. هنرمند گفت: خیلی خوشم اومد مطالب عمیقی رو با ما در میون گذاشتید، برادر. باید اعتراف کنم که مطالب انقلابی ای بودن. «بله»، کاملاً درسته. و سخنران همین طور بهم یاد داد که هر روز صبح در ساعت پیروزی، به صورت ریشه ای روی چهارچوب قلبی ام کار کنم. حالا این نکته رو داشته باشید: حتی با ارتقا دادن چهارچوب های ذهنی و قلبی، قبل از سر زدن افتاب، تنها پنجاه درصد از کار لازم رو برای تعالی شخصی و شکل دادن امپراتوری درونی انجام دادید و همون امپراتوری ها باعث ایجاد امپراتوری های بیرونی در زندگی تون میشن. بعد از چهارچوب های ذهنی و قلبی باید چهارچوب سلامتی تون رو هم تقویت کنید. هنرمند گفت: این برام یه ترکیب جدیدیه. چهارچوب سلامتی. ازش خوشم اومد. حین عبور اتومبیل از کنار یکی از مزارع چای متعدد جزیره موریس میلیاردر گفت: خب این یکی درباره ابعاد جسمی شماست. یکی از عناصر اصلی برای صعود به سطح اسطوره ها، طول عمره. اگر میخواهید در زمینه حرفه ای تون سرمدار باشید و جایگاهتون رو به طور مستمر ارتقا بدید، حواستون باشه: مراقب باشید نمیرید! شما اگر مُرده باشید محاله به غول صنعت یا چهره زمینه حرفه ای تون تبدیل بشید. کارآفرین و هنرمند پوزخند زدند و میلیاردر شروع

کرد با انرژی زیاد کف زدن. از قرار معلوم از شنیدن حرف های خودش به اندازه خانواده ای از سنجاب ها حین بازی در جنگل خوشحال بود. میلیارد در ادامه داد: ولی این رو دارم جدی میگم. وقتی شما به طور جدی متعهد میشد که بدنتون رو روی فرم نگه دارید و برای گول زدن فرایند پیری سخت تلاش میکنید، اتفاقات عالی ای براتون پیش می آید. فقط تصورش رو بکنید که بتونید چند دهه بیشتر عمر کنید و در تمام این مدت هم کاملاً سلامت بمونید. این یعنی چند دهه بیشتر برای پالایش حرفه تون، تبدیل شدن به راهبری اثر گذارتر، خلق شاهکارهایی که از بنیان هنرمندانه ان، تکمیل کردن کامیابی تون و خلق میراث درخشانی که به تمام بشریت غنا ببخشد. تولیدکنندگان و رهبران بزرگ درک میکنند که انسان نمیتونه بدون استفاده و البته زره پوش کردن نیروی حیات و وضعیت جسمانی اش به تعالی برسه. هر روز شما با مقداری تمرین ورزشی، به شکل قابل ملاحظه ای بهتر میشه. لازمه مجدداً این موضوع رو تکرار کنم، چون خیلی برای زیستن یک زندگی عالی ضروریه: هر روز شما با مقداری تمرین ورزشی به شکل قابل ملاحظه ای بهتر می شه. و چیزهای زیادی نیستن که به اندازه سالم و روی فرم بودن به انسان احساس عالی بدن. گمونم چیزی که سعی دارم بهتون بگم اینه که چهارچوب سلامتی درباره ساختن ابعاد جسمی تونه، تا مغز شما بتونه در بالاترین سطح ادراک خودش کار بکنه، انرژی تون در بالاترین سطح خودش باشه، استرستون زایل بشه و شادیتون افزایش پیدا کنه میدونید؟ سلامت جسمانی و روی فرم بودن خیلی به کسب و کار من کمک کرده. میلیارد در مکث کرد. کف دست هایش را مثل هندوها، در حالتی که میگویند «ناماسته» به هم چسبانند. ناماسته به زبان سانسکریت یعنی به الوهیت درون تو تعظیم میکنم. میلیارد در صحبتش را این طور ادامه داد: خانم ها و آقایان و حالا میرسیم به چهارچوب روحی. من یاد گرفتم که تک تک ما انسانها روح پاک و دست نخورده ای داریم که در مرکز وجودمون قرار داره. اغلب افراد توجه و علاقه خاصی به زمزمه ها و نیازهای روح نشون نمیدن. ما انسانها شگفت انگیزترین و ابدی ترین بخش از وجودمون رو که بیشترین خرد رو در خودش داره، مورد غفلت قرار دادیم. طرز فکر توده مردم که توسط جامعه



براشون برنامه ریزی شده اینه که کالاهایی رو خریداری کنن تا از طریق اونها، کسب محبوبیت کنن. از طریق سلفی هایی که میگیرن تأیید دیگران رو به دست بیارن، و نتایج عامه پسندی رو کسب کنن که از اون طریق، احساس حقانیت بکنن. اما خوراک دادن به روح اون هم به طور روزانه، فعالیتیه که جماعت سلطنتی راهبران انجامش میدن. کارآفرین که کاملاً پیدا بود به عنوان شاگرد آموزه های سخنران در حال پیشرفت مستمر است، پرسید: و آقای رایی لطفاً بهم بگید وقتی شما به چهارچوب روحی اشاره میکنید دقیقاً منظور تون چیه؟ او حالا بیشتر از تمام دوره ای که با هنرمند آشنا شده بود احساس حاضر بودن در لحظه، قدرت و آزادی می کرد. هنرمند در حالی که روی صندلی لم داده بود و راننده اتومبیل را وارد ماشین روی پیچ در پیچ املاک دولتمند میکرد پرسید: آره، من هم موضوع رو درست نگرفتم برادر. تعدادی پروانه از کنارشان رد شدند. جفت رنگین کمان همچنان روی آسمان ثابت مانده بود. میلیارد در نگاهی به آن انداخت و ادامه داد: هیچ پدیده زیبایی وجود ندارد که بخش های عجیب و غریبی در خود نداشته باشد. میلیارد این را گفت، برای باغبان هایش دست تکان داد و زبانش را برای یک قورباغه بیرون آورد. این جمله رو کریستوفر مارلو، شاعر انگلیسی گفته و واقعا هم گل گفته. بگذریم. برای اینکه کمکتون کنم تا چهارمین امپراتوری درونی رو درک کنید، اجازه بدید این جلسه رو به این صورت جمع بندی کنم: از اونجایی که چهارچوب ذهنی درباره روان شناسی، چهارچوب قلبی درباره احساسات و چهارچوب سلامتی درباره فیزیولوژی شماسست چهارچوب روحی به بُعد معنوی شما اشاره داره همین. بحث عرفانی ای در این مورد نداریم. بحث مذهبی ای هم در کار نیست. یا درباره جادوی سیاه و این جور چیزهای عجیب و غریب حرف نمیزنیم. کارآفرین اصرار کرد: لطفاً بیشتر توضیح بدید. با این حرف ها دارید ادراک و آگاهی من رو به کل جابه جا میکنید. «خب، اینها حرف های سخنران ان، نه من. لطفاً این رو به یاد داشته باشید میخوام ترغیبتون کنم که به معنویات معتقد بشید. و برای اینکه این حرف ها مثل دین و مذهب زورکی شما رو نترسونه، و ذهنتون رو روی این آموزه ها نبنده، خیلی ساده میگم منظورم فقط اینه که در آرامش و

سکوت اول صبح، زمانی رو صرف بازگشت به شهادت، اعتقاد و شفقت درونتون کنید. تمام حرفم اینه که شما باید زمان کمی رو قبل از طلوع خورشید به عروج همراه فرشتگان ذات والای خودتون و پایکوبی با خدایان استعدادهای ارزشمندتون صرف کنید تا به این طریق، ذات خردمند و حقیقی درونتون رو تکریم کنید. و تنها اون وقته که شما آرمان شهر عظمت و نیروانای روشنایی نهفته رو در خود مقتدرتون میشناسید و درک میکنید. چهارچوب روحی یعنی به یاد بیارید واقعا چه کسی هستید. حکما، قدیسین و پیامبران تاریخ، همه در سپیده دم بیدار میشدن تا پیوند وزین تری با قهرمان درونشون ایجاد کنن. تزلزل، باور کمبود، خودخواهی و ناشادی، همه فرزندان ترس ان. این خصوصیت ها به شما آموخته شدن. مطمئناً جزء ذات طبیعی شما نیستن. بعد از اینکه ما متولد میشیم، شروع میکنیم به دور شدن از قدرت معنوی مون و بیشتر و بیشتر در قالبی فرو میریم که این دنیای معیوب میخواد درونش باشیم. عوض خلق کردن کمک کردن و ماجراجویی کردن، تمام فکر و ذکر مون میشه به دست آوردن، مال اندوزی و مقایسه کردن انسان های بیدار، در ساعات ساکت قبل از طلوع آفتاب، در عزلتگاه تنهایی، سکوت و آرامش، روی ارتقای چهارچوب روحی شون کار میکنن. با پرورش اندیشه های پرامید درباره زیباترین نسخه خودتون بدون در نظر آوردن ایرادات شخصیتی تون؛ با تأمل و تعمق درباره اینکه چطور قصد دارید روزتون رو بگذرونید؛ با اندیشه متفکرانه به کوتاه بودن عمر و ناگهانی بودن مرگ و با تعمق غنی درباره موهبت هایی که قصد دارید برای زیباتر کردن این دنیا با وجودتون بهش تقدیم کنید. اینها چند مورد از روش هاییه که شما میتونید از طریقشون چهارچوب روحی تون رو ارتقا بدید. میلیاردر که حالا سخنانی که از اعماق قلبش بر میخاست در لحن آرامش نمود داشت، ادامه داد: بله شما دو نفر قهرمان شجاع، مهرورز و بسیار قدرتمندی در عمق وجودتون دارید. میدونم که از نظر خیلی ها، این حرف مسخره است و با عقل جور در نمی آد. اما این حرفی که میزنم حقیقت محضه. و با صرف زمانی روی چهارچوب روحی تون در ساعت پیروزی، آگاهی تون رو از خارق العاده ترین وجه وجودتون بالا میبرید و همین طور رابطه تون رو با اون مستحکم تر

میکنید. بنابراین، عوض اینکه عطش منیت وجه حقیر وجودتون رو ارضا کنید، تمرکزتون پیوسته روی خدمت به خلق خداست. کارآفرین با توجه به فرمول سه مرحله ای موفقیتی که در جلسات پیشین یاد گرفته بود، گفت: و با داشتن آگاهی بهتر از چهارچوب ذهنی، قلبی، سلامتی و روحی مون تصمیمات هر روزه بهتری میگیریم که نتایج هر روزه بهتری رو برامون تضمین میکنن درسته؟ میلیارد در بالحنی تشویق کننده گفت: دقیقاً. کاملاً درسته. و سر به تأیید جنباند. بعد ملتمسانه ادامه داد: و ازتون خواهش میکنم همیشه درباره چیزهایی که در یک زندگی متعالی حائز اهمیت ان، با خودتون صادق باشید. هرگز توسط سطحی نگری ای که باعث خفقان روح انسانها شده و ما رو از خود برتر درونمون جدا کرده اغوا نشید. کیف پول باریکی از جیب جلوییش درآورد و از روی تکه کاغذ کهنه ای که داخل آستر کیف تا شده بود، سخنان تولستوی را خواند. اگر در آن اتومبیل حضور داشتید، این سخنان را با صدای دورگه و جدی او میشنیدید: تعریف من از خوشبختی این است یک زندگی آرام و خصوصی در روستا، با امکان مفید بودن برای مردمی که نیکی کردن بهشان آسان است و به دیدن رفتارهای نیک عادت ندارند؛ و بعد انجام کاری که انسان امید دارد برای دیگران فایده ای داشته باشد؛ و در آخر استراحت، طبیعت، کتاب، موسیقی و عشق به همسایه. حالا سه هم قطار بیرون خانه دولتمند ایستاده بودند. جغدی روی درخت لیمو نشسته بود. با دیدن میلیارد، هووو کشید. میلیارد با تکان دستی سلام جغد را پاسخ گفت. رو به جغد گفت: از دیدن خوشحالم رفیق. چرا این قدر دیر برگشتی خونه؟

## شماره ۴: غنیمت شمردن روزها

میلیارد در گفت: «یادتون باشه که هر یک از روزهای ارزشمند عمر شما نسخه مینیاتوری کل زندگی تونه، چون شما برای ساختن زندگی تون روزها رو یک به یک زندگی میکنید. ما انسان ها به حدی روی ساختن آینده مون متمرکزیم که عموماً اهمیت فزاینده تک تک روزهامون رو نادیده میگیریم و با این وجود کاری که امروز انجام میدیم، همانا ساختن آینده مونه. قضیه دقیقاً مثل اون قایق بادبانیه که می بینید. آقای رایی به قایقی اشاره کرد که در دور دست

شناور بود. یک تغییر جهت جزئی، که به ظاهر نامربوط و خیلی ناچیز می‌اد چنانچه به طور مستمر در طول یک سفر روی قایق اعمال بشه، ممکنه ما رو به جای برزیل زیبا به ژاپن دیدنی برسونه.. برای تضمین یک زندگی موفق و معنادار، کافیه که کنترل تک تک روزها رو در دست بگیرید. کافیه همون روند بهبود و تصحیح مسیر در حد یک درصد رو، هر روز در بازه بیست و چهار ساعته روزتون انجام بدید، تا روزهاتون هفته‌ها، و هفته‌هاتون ماه‌ها و ماه‌هاتون سال‌های عمرتون رو بسازن. سخنران از این بهینه‌سازی هر روزه حرفه‌ای و شخصی با عنوان "پیروزی‌های میلی متری" یاد می‌کنه. با ارتقا دادن یک درصدی هر زمینه‌ای در طی روزتون، از برنامه صبحگاهی گرفته تا یک الگوی فکری جدید یا یک مهارت تجاری یا روابط شخصی میتونید بعد از یک ماه ارتقای سی درصدی - بله سی درصدی - رو تجربه کنید. کافیه یک سال این برنامه رو ادامه بدید تا هدفی که روش تمرکز کرده بودید، حداقل تا سیصد و شصت و پنج درصد ارتقا پیدا کنه. نکته اصلی‌ای که قصد دارم اینجا بهش اشاره کنم اینه که ما باید انحصاراً روی خلق تک به تک روزهای عالی متمرکز باشیم - که از انباشتگی اون‌ها، یک زندگی عالی خلق می‌شه. کارآفرین با یادآوری یکی از باورهای که طی این ماجراجویی جادویی یاد گرفته بود، گفت: پیشرفت‌های کوچک هر روزه حتی به ظاهر ناچیز، چنانچه به طور مستمر انجام بشن، به مرور زمان نتایج حیرت‌آور خلق میکنن. میلیارد در شادمانه اعلام کرد: «بله» بعد خم شد و نوک انگشتان دستش را به نوک انگشتان پایش رساند و با خود زمزمه کرد: زندگی عالی و من باید به این دو عزیز کمک کنم که به عظمت برسن... قبل از اینکه دیر بشه. و بعد ادامه داد: نکته کلیدی اینجاست بهره‌ورهای نخبه و قهرمانان درک میکنند که آنچه هر روز انجام میشه اهمیتش خیلی بیشتره از آنچه هر از گاه انجام میشه. استمرار واقعاً کلید رسیدن به تعالیه. و اگر برای تاریخ ساز شدن مشتاقید، استمرار برای شما یک ضرورته. همان لحظه صفحه موبایل کارآفرین روشن شد و حواسش را پرت کرد. در کمال حیرت، این عبارت با حروفی که انگار خون از شان می‌چکید، روی صفحه ظاهر شد و او را میخکوب و لرزان باقی گذاشت: یه آدم کش داره می‌اد سراغت! هنرمند

گفت: چی شده عزیزم؟ و ارتباط احساسی روبه رشدشان را هویدا کرد. میلیارد در هم با دیدن چهره رنگ پریده کارآفرین پرسید: «آره، چی شده؟»

کارآفرین تته پته کنان: گفت..ام... این چیزه... یعنی... روی باغچه گلی نزدیک به جایی که راننده اتومبیل را پارک کرده بود، به زانو افتاد، اما به سرعت از جا بلند شد. یه تهدید به مرگ دیگه است. گفتن یه نفر داره می اد سراغم تا بکشدم. همون سرمایه گذارهام ان. دارن تحت فشار قرارم میدن تا از شرکت برم و یکباره با حالتی سرشار از اعتماد به نفس و مبارزه طلبی گفت: ولی میدونید چیه رفقا؟ من شرکتم رو رها نمی کنم. خودم ساختمش. عاشق کاری ام که انجام میدم. هر کاری به خاطر تیمم انجام میدم. محصولات ما خارق العاده ان. و رشد دادن این شرکت کلی روحم رو ارضا کرده. آماده ام تا باهاشون مبارزه کنم. بزن بریم! اصلاً بذار بیان جلو، بینم چی کار میخوان بکنن. میلیارد زیر لب گفت: ترتیب کار داده شده. درست همان حرفی که وقتی بار اول از موضوع تهدید مطلع شد، زده بود. تمام تمرکزت روی درس و این فرصت ویژه برای عضویت در باشگاه پنج صبحی ها باشه. به خوش گذروندن با من در جزیره موریس ادامه بده. داستان رمانتیکی رو که با این دوست خال کوبی دارمون شروع کردی ادامه بده. لبخندی زد. و به عنوان یک راهبر، تولید کننده و انسان، به تقویت آگاهی خودت از قدرت ذاتی ات ادامه بده. از دیدن پیشرفت واقعاً خوشحالم. خیلی شجاع تر، سبکتر و آروم تر از قبل به نظر می رسی. همین خیلی خوبه.

کارآفرین با حالتی آسوده و خوددار گفت: هر روز که میگذره، ساعت ۵ صبح بیدار شدن داره برام آسونتر میشه. بینش هایی که شما با ما در میون میذارید خیلی ارزشمندن. من دارم رشد زیادی رو تجربه میکنم. بی صبرانه منتظرم تا جزئیات چگونگی ساختن این عادت و فرمول ۲۰/۲۰/۲۰ رو یاد بگیرم تا دقیقاً بدونم در ساعت پیروزی ام باید چی کار بکنم. فعلاً یوگا و قدم زدن روی ساحل رو قبل از سپیده دم شروع کردم، اما دونستن یک مراسم مشخص تر خیلی بهم کمک میکنه. میدونم که مراسم مشخصی برای این برنامه دارید. اما فلسفه قضیه هم تا اینجا کار به شکل

چشمگیری برام مفید بوده. به زودی نوبت به روش مشخص هم میرسه. در این مرحله خیلی ساده ازتون میخوام بدونید مفهومی که با شما در میون گذاشتم، عنوانش هست "زیربنای غنیمت شمردن روزها" پیروزی قطعا در ابتدای روز مشخص میشه. کنترل صبح هاتون رو در دست بگیرید تا کیفیت روزهاتون به صورت تصاعدی بالا بره و اون هم به نوبه خودش، کیفیت زندگی تون رو به طرز استثنایی ارتقا میده. بعدش، خیلی پرانرژی تر، بهره ورتر، با اعتماد به نفس تر، متعالی تر، شادتر و آرام تر خواهید شد - حتی در سخت ترین روزها، البته به شرطی که ابتدای اون روز رو تحت قاعده در آورده باشید. بسیار خب. حالا شما رفقا برید و با همدیگه یک روز عالی رو تجربه کنید. عاشق این نوشته جان کیتس، شاعر بزرگم: ای کاش ما پروانه بودیم و تنها سه روز تابستان عمر میکردیم، سه روزی که وجودم را در کنار تو با لذتی بیشتر از پنجاه سال عمر معمولی پر میکردم. کاملا درسته. هنرمند سه کلاف موی بافته شده اش را کشید، دست به شکمش نواخت و شروع کرد به بستن بند پوتین شبه نظامی اش. کاملا باهاتون موافقم. میلیاردر با نگاهی که آشکار بود جواب را میداند، پرسید: و قرارمون فردا صبح چند ساعت باشه رفقای جان؟ کارآفرین و هنرمند یک صدا و مشتاقانه جواب دادند: ۵ صبح!

## فصل ۱۱

### هدایت کشتی زندگی در امواج خروشان روزگار

بهترین و زیباترین چیزها در این دنیا را نمیتوان دید یا شنید، بلکه باید با قلب احساس کرد. (هلن کلر)

کارآفرین در کودکی، قایق سواری را یاد گرفته بود. عاشق حس آب شور دریا روی صورت کودکانه اش و حس رهایی ای بود که شناوری در دریای پهناور به روحش می بخشید. به این فکر کرد که چرا قایق سواری را کنار گذاشته بود. در آن لحظه به این هم فکر کرد که چرا بسیاری از کارهایی را که به وجودش هماهنگی می بخشید کنار گذاشته بود. و بابت این واقعیت شاکر بود که در این لحظه خاص، روی قایق کوچکی، شناور روی اقیانوس بی انتهای هند،

ذهنش تمام و کمال باز بود. و شدیداً احساس زنده بودن می کرد. با خودش فکر کرد: فرهنگ ما موفقیت رو با مقدار پولی که داریم، چیزهایی که بهشون رسیدیم و نفوذی که به دست می آریم می سنجه. در حالی که اگرچه آقای رابلی و سخنان هر دو موافق ان که این ها همگی اهمیت دارن، من رو تشویق کردن با معیارهای دیگری کیفیت زندگی ام رو بسنجم؛ مثلاً با اتصالم به قدرت ذاتی ام با نزدیکی ام با اصلتم و با سرزندگی و سلامتی ام، و همینطور با مقدار شادی ام. این دیدگاه خیلی بهتری به موفقیت. اینکه آدم هم در عالم بیرون موفق باشه و هم در عالم درون به آرامش برسه. زمانی که در سمینار سخنان گذرانده بود و روزهایی که در این جزیره بکر، در کنار مردمی که هنوز برای صبح به خیر گفتن به یکدیگر وقت می گذاشتند، به غریبه ها لبخند میزدند و گرمای واقعی در رفتارشان نشان می دادند، سپری کرده بود، رفته رفته تغییرات بزرگ و کوچکی در درکش از ذات حقیقی یک زندگی بهره ور، کامیاب و ارضا کننده ایجاد می کرد. کارآفرین متوجه شد که کم کم دارد از حالت ماشینی دور و به حالت انسانی اش نزدیک تر میشود. دیگر اجباری برای چک کردن موبایلش احساس نمی کرد. یادش نمی آمد هیچ وقت دیگری این قدر خلاق و نسبت به معجزات زندگی، هوشیار بوده باشد. هیچ وقت چشمش این گونه به روی الطافی باز نبود که یک روز جدید روی سیاره زمین با خودش می آورد. و در هیچ زمانی، به این اندازه از زندگی شاکر نبود، یا حداقل به یاد نمی آورد که بوده باشد. بله، به معنای واقعی کلمه بابت تمام چیزهایی که تجربه کرده بود احساس شکرگزاری می کرد. متوجه شد که سختی های زندگی به استقامت، بصیرت، علاقه مندی و دانایی اش افزوده اند. کم کم درک کرد که یک زندگی مسحور کننده با رنگ های بدیع رد زخم هایی هم روی خود دارد. به خودش قول داد چالش رخ داده با سرمایه گذارهایش را برای افزایش درجه شهامتش به کار ببندد. اقدام شرکا برای غضب شرکتش، میتوانست به سادگی سطح تعهدش را به شرکت ارتقا دهد و باعث شود او از قهرمان ذاتی اش دفاع کند، قهرمانی که حال میدانست همه ما انسانها زیر لایه های ترس، تزلزل و محدودیت هایی که به مرور در خودمان انباشته

ایم در درونمان داریم. رفتار شرکای غیر قابل اعتمادش فقط منجر به شجاع تر، بهتر و نجیب تر شدنش می شد. غالب اوقات یک نمونه بد، خیلی بهتر از یک نمونه خوب به ما یاد میدهد دلمان میخواهد به چه کسی تبدیل شویم. و در دنیایی که بسیاری انسانها قلب هایشان سخت شده بودند و ارزش حقیقی خود را گم کرده بودند، با خودش عهد کرد باقی روزهای عمرش را اسوه تعالی، انعطاف پذیری و مهربانی باشد. همان طور که کارآفرین و هنرمند قایق کوچک چوبی شان را روی آب هایی به زلالی کریستال، دور مرجان هایی که اگر با آنها برخورد میکردی میتوانستند خیلی بی رحم باشند، پیش میراندند و از ساحلی که میلیارد در درس صبحگاهی را بهشان تعلیم داده بود دورتر میشدند. کارآفرین چشمش به جایی افتاد که میلیارد پیشنهاد داده بود او و عشق جدیدش در آنجا به تفریح پردازند. همچنین، مهر و محبت روبه رشدی نسبت به مرد هیکل درشتی که کنارش نشسته بود در خود احساس میکرد. اگر چه آنها از دو دنیای کاملاً متفاوت آمده بودند، احساسی که به هم داشتند، غیر قابل انکار بود. انگار دو کهکشان به هم برخورد کرده بودند. و اگر چه روش های عملکردشان متفاوت بود، مشابه سازگاری بینشان را قبلاً هرگز تجربه نکرده بود. مادرش زمانی به او گفته بود اگر آن قدر بخت بلند باشد که در طول عمرت دو یا سه بار عاشق شوی، کاری کن داستانهای حسابی ارزشش را داشته باشد. قدرت های هنرمندانه هم قطارش از نظرش دل فریب بود. اشتیاق هنرمند برای رسیدن به تعالی در زمینه حرفه ای اش، به نظرش جذاب می آمد. جسارت های هر از گاهش کارآفرین را به چالش میکشاند. حس بذله گویی اش سرگرمش می کرد. شفقت آشکارش تحت تأثیر قرارش میداد. و چشم های تیرهاش قلب این دختر را ذوب میکردند. حین آنکه کارآفرین بادبان را تنظیم و قایق را حول بویه ای هدایت می کرد که توسط ماهیگیران سحرخیز روی آب قرار داده شده بود، هنرمند گفت: اومدن به اینجا و دور شدن از باقی چیزها ایده خوبی بود. واقعاً به زنگ تفریح وسط آموزش هامون نیاز داشتم. اطلاعاتی رو که داریم یاد میگیریم خیلی دوست دارم. خیلی از آقای رایی چیز یاد گرفتم. پسر، این مرد به جواهره. منتها سرم از اطلاعات پر شده. میخوام برای مدتی



اصلاً فکر نکنم. میخوام واسه خودم تفریح کنم و از زندگی لذت ببرم. اینجا بودن با تو، حس خاصی برام داره. کارآفرین حین آنکه موهایش اسیر پنجه باد و چشم های براقش روی سطح آب مقابلش قفل بودند، خیلی ساده جواب داد: ممنون. هنرمند با خودش فکر کرد از روزی که توی سمینار باهاش آشنا شدم این قدر خوشحال ندیده بودمش. دستش را انداخت دور شانه کارآفرین اما او مقاومتی نشان نداد و در آن قایق رنگ روشن که بیشتر در دل اقیانوس پیش میرفت، آرام نشست. مدتی بعد جزیره کوچکی که به قصدش میرفتند در میدان دیدشان ظاهر شد. کارآفرین گفت: تیم آقای میلیارد برای پیک نیکمون حسابی تدارک دیدن. نظرت چیه توی منطقه کم عمق اون قسمت لنگر بندازیم و روی شن های سفید ساحل جزیره ناهار بخوریم؟ جزیره سوای مرغان دریایی خوش خوراکی که بالای سرشان پرواز میکردند و برخی شان هنوز ماهی زنده از منقارهای باریک زردشان آویزان بود، متروک به نظر می آمد. یک لاک پشت غول آسا هم جوری روی خط رطوبت زده ساحلی راه میرفت که انگار حاکم جزیره است. هنرمند جواب داد: خوبه. با پیشنهادت موافقم. بعد، خیلی بی تظاهر، پیراهنش را درآورد و با شیرجه ای آب را به اطراف پاشید. غذای لذیذی که آن دو خوردند شامل میگوی کبابی تند و سالاد انبه تازه بود با یک تکه بزرگ پنیر پکورینو که صبح همان روز از ایتالیا وارد شده بود. برای دسر هم مخلوط هندوانه، آناناس و کیوی داشتند. همان طور که غذا میخوردند و در خلوتگاه این جزیره آرام کسب آرامش می کردند، کارآفرین درباره آرزویش برای پایه گذاری یکی از بزرگترین شرکت های دنیا، با هنرمند حرف زد. برای هنرمند از اشتیاقش برای ساختن یک امپراتوری بزرگ و بعد شاید بازنشستگی در یکی از مناطق روستایی ایبیزا گفت. همچنین رازهای بیشتری درباره کودکی دردناکش برایش فاش کرد. از طلاق ناجور والدینش گرفته تا آسیب عمیقی که بعد از خودکشی پدر عزیزش تجربه کرده بود. با جزئیات درباره روابط احساسی ای حرف زد که در آنها شکست خورده بود و همین طور توضیح داد که چطور این شکست ها باعث شده بودند بیشتر روی کارش تمرکز کند و در مواقعی که روی پیشبرد تجارتش کار نمی کرد چه

تنهایی بزرگی روی قلبش داشت. هنرمند در حالی که با لذت تکه ای هندوانه گاز میزد، متفکرانه گفت: اونها شکست عاطفی نبودن. تجربیاتی بودن که تو رو به کسی که الآن هستی تبدیل کردن، درسته؟ و من واقعاً از این شخصیتی که داری خوشم می آید. و همان موقع خیلی روراست، اضافه کرد: اصلاً... من عاشقت شدم. کارآفرین گفت: چرا این قدر طولش دادی تا این رو بگی؟ هنرمند اعتراف کرد: نمیدونم. مدت زیادی بود که اعتماد به نفسم تحلیل رفته بود. ولی بعد از شنیدن حرف های سخنان در سمینار، آشنایی با تو، حس کردن ارتعاش بینمون و او مدن به این ماجراجویی دیوانه وار و در عین حال خارق العاده ... اینها باعث شد خودم رو بیشتر باور داشته باشم. گمونم تمام این ها داره کمکم میکنه که دوباره به زندگی اعتماد کنم. اینکه آدم یه بار دیگه در قلبش رو به روی یک نفر باز کنه حس عالی ایه. امروز بعد از ظهر، باید نقاشی بکشم. یه حسی بهم میگه این یکی کار خاصی از آب در می آید. کارآفرین مشوقانه گفت: آره باید این کار رو بکنی. منم حسش میکنم. تو قراره خیلی موفق بشی، یه نقاش اسطوره ای واقعی و بعد از مکثی طولانی اضافه کرد در ضمن.... منم دوست دارم. عشق و احساسی که در آن لحظه بین این دو عضو باشگاه پنج صبحی ها برقرار بود. یکباره با صدای بلند موزیک هیپ هاپ مختل شد. چیزی توی اب دیده می شد که به شکل خیره کننده ای، سریع حرکت میکرد - کمی زیگزاگ رفت و بعد مستقیم به سمتشان آمد. خیلی زود مشخص شد که این مهمان ناخوانده پر سر و صدا کیست: استون راییلی، سوار بر یک جت اسکی تقویت شده با یک کلاه سیلندر روی سر که با تسمه زیر چانه اش تثبیت شده بود. بله، یک کلاه سیلندر! و اگر از نزدیک نگاه میکردید نماد جمجمه و استخوان ضربدر را روی آن می دیدید - همان که روی پرچم دزدان دریایی قرار دارد. خیلی زود او هم قدم روی ساحل بکر گذاشت، به دو عاشق جوان ملحق شد، میگو و سالاد انبه خورد و تکه های میوه تازه را با اشتهای زیاد لمباند. بعد دست های کارآفرین و هنرمند را در دست گرفت. این مرد واقعاً عجیب و غریب بود، و قهرمان ترین

انسانی که آنها به عمر خود دیده بودند. در همان حین که میلیارد در رقص همیشگی اش را اجرا میکرد، کار آفرین و هنرمند به یکدیگر نگاه کردند. آنها سر جنباندند، کف زدند و سرخوشانه خندیدند.

میلیارد در حالی که جت اسکی اش روی آب های کم عمق شناور بود، در میان ولوم بالای موزیک، فریاد زد: رفقا من هم دلم براتون تنگ شده بود. امیدوارم از نظرتون ایرادی نداشته باشه که من هم به پیکنیکتون ملحق شدم. در حالی که غذا توی دهانش بود، حرف میزد. بعد هم بی آنکه منتظر جواب بماند ولوم موزیک را بالا برد و شروع کرد به همخوانی با ترانه. با سطح انرژی ای در حد یک ژنراتور پرسید: آهنگ خفیه، نه؟ هنرمند به طور غریزی جواب داد: بر منکرش لعن... و خیلی زود حرفش را تصحیح کرد. منظورم اینه که دقیقاً همین طوره. هم قطار باقی آن بعد از ظهر به یادماندنی را به شنا، آوازخوانی، رقص و حرف زدن گذراندند. آن شب میلیارد مراسم شام فوق العاده ای روی ساحل جلوی خانه اش ترتیب داد که با مشعل های بلند، فانوس های شیری رنگ و هزاران شمع نورافشانی میشد. میز چوبی طولی با زیباترین رومیزی، سینی های حاوی غذاهای لذیذ را روی خود جا داده بود. سخنران هم در این ضیافت حاضر شد و حکایت های زیادی با میلیارد تعریف کردند و کمی بعد تعدادی از دوستان آقای رایلی آمدند تا طبل بونگو بنوازند، غذای عالی بخورند و شراب اعلا بنوشند. حتی خدمتکاران فوق حرفه ای و بسیار مهمان نواز هم تشویق شدند تا به مهمانی ملحق شوند. همه چیز به غایت سورئال بود و همین طور خاص. برای یک لحظه کارآفرین به ارزش این شب اندیشید و به یاد نقل قولی افتاد که پدرش روی در یخچال خانه شان چسبانده بود. جمله ای بود از دیل کارنگی، نویسنده زمینه خودسازی، که میگفت: یکی از غم انگیزترین چیزهایی که درباره ذات بشر میدانم این است که همه ما زندگی کردن را به تعویق می اندازیم. ما رؤیای باغ رزی را در افق داریم، به جای آنکه از تماشای رزهایی لذت ببریم که همین امروز بیرون پنجره خانه مان باز شده اند. کارآفرین با خودش لبخند زد. میدانست که دیگر قرار نیست زندگی کردن را به تعویق بیندازد. او نه تنها عاشق مرد خوبی شده بود، بلکه داشت اشتیاقی وافر برای

خود زندگی را تجربه میکرد. در ساعت ۵ صبح روز بعد، صدای هلی کوپتری سکوت و آرامشی را که تنها در آن ساعت از روز خود را نمایان میسازد بر هم زد. کارآفرین و هنرمند مطابق و عده ای که به میلیارد داده بودند، روی ساحل حاضر شدند. دست یکدیگر را محکم گرفته و منتظر درس بعدی او بودند. اما اثری از میلیارد نبود. یکی از دستیارهای میلیارد با پیراهنی اتو کشیده به رنگ آسمان، شلوارک برمودای مرتب و اتوخورده گوجه ای و سندهای قرمز، بدو، از خانه دولتمند خارج شد. با لحنی مؤدبانه گفت: بن ژوغ. آقای رایی درخواست کردن که شما رو تا هلی پد اسکورت کنم. ایشون براتون هدیه بزرگی در نظر گرفتن. ولی باید عجله کنید. خواهش میکنم چون از لحاظ وقت، در مضیقه ایم. سه تایی روی ساحل دویدند، مسیری مالرو را از میان درختان انبوه پشت سر گذاشتند، از کنار باغچه سبزیجاتی با تابلوهای چوبی که نقل قول هایی از راهبران مشهور روی خود داشتند و یکی شان هم میگفت: متجاوزین به این باغچه به کود تبدیل خواهند شد! رد شدند و در آخر، به علفزار وسیع هرس شده ای رسیدند. در مرکز این علفزار، هلی کوپتر براقی قرار داشت که پره هایش در برابر اولین انوار صبح در گردش بودند. خلبان داخل هلی کوپتر دیده میشد. او عینک خلبانی، کلاه بیسبال لبه صاف مشکی و یونیفرم تمام مشکی به تن داشت. وقتی سرنشینان وارد هلی کوپتر شدند، خلبان حرفی نزد و فقط با کنترل های داخل کابین ور میرفت و مشغول علامت زدن چک لیستی شد که روی کلیپ بوردی با نوشته قرمز «برخیز و بدرخش تا از بیچارگی زندگی در حد متوسط رها شوی» چسبانده شده بود. یک صورتک خندان زیر آن خط نوشته به چشم می آمد. کارآفرین مشتاقانه به خلبان گفت: صبح به خیر. آقای رایی کجان؟ خلبان جواب نداد. دکمه ای را فشار داد. شستی ای را کشید و یک تیک دیگر روی صفحه سفید زد. دستیار حین تنظیم کردن کمربندهای ایمنی و قرار دادن هدست روی سر دو گفت: موفق باشید و پرواز ایمنی داشته باشید.

هنرمند که داشت به قالب مرد عصبانی قبلی اش وارد می شد پرسید: «ما کجا داریم میریم؟!» جوابی نیامد. در با صدای تاپی بسته و با صدای تلقی قفل شد. صدای موتور هلی کوپتر بالا گرفت و سرعت دوران پره ها بیشتر شد. پره ها صدای وووش وووش میدادند. خلبان که گویی در خلسه ای پر آرامش قرار داشت و مطمئناً هیچ حالت دوستانه ای نداشت، اهرم کنترل را فشار داد. هلی کوپتر از روی علفزار بلند شد. ناگهان، به طرزی غیر منتظره و به مقدار زیاد، به سمت چپ خیز برداشت. بعد به حالت سقوط آزاد، با سرعت، به طرف زمین حرکت کرد و یکباره اوج گرفت. هنرمند فریاد زد: این فاجعه است! چه خلبان بی کفایتیه. ازش متنفرم. کارآفرین جواب داد: «فقط نفس بکش درست میشه. خودش آرام، محکم و مطمئن به نظر می آمد. تمرین های صبحگاهی اش داشتند جواب میدادند. هنرمند را نزدیک خودش کشید. من اینجام. چیزی مون نمیشه. مطمئنم آخرش خوبه. خیلی زود هلی کوپتر در اوج آسمان بود و کاملاً متعادل، کارآمد و باوقار پرواز می کرد. خلبان ساکت با دکمه ها و اهرم های کنترل ور میرفت و از قرار از این واقعیت که دو سرنشین دارد غافل بود. هنرمند حین نگاه کردن به ساعت مچی بزرگ روی مچ لاغر خلبان گفت: من اون ساعت رو قبلاً دیدم. با صدایی لرزان ادامه داد: مثل همونیه که استون توی سمینار سخنران دستش داشت. این دیگه خیلی عجیبه. هنرمند داشت مثل یک خرس قطبی در موج گرما، عرق می ریخت. صدایی آواز گونه از جلوی هلیکوپتر شنیده شد: کنترل صبحت رو در دست بگیر تا زندگی ات رو ارتقا بدی. و بعد، با صدایی دورگه ادامه داد: سلام رفقا! بن زور! بینم از عضویت در باشگاه پنج صبحی ها لذت میبرید؟ وای، پسر مطمئنم عاشق این سورپرایز میشید. یک کشور دیگه برای یک درس دیگه در باب برنامه صبحگاهی راهبران اسطوره ای، نواغ خلاق و مردان و زنان بزرگ دنیا. بعد سرش را کامل چرخاند و عینک آفتابی را با حرکت تند و محکمی برداشت و آروغی به یادماندنی زد. میلیاردر خودمان بود. آقای رایی با لحنی بی ریا و تقریباً عذرخواهانه گفت: سلام بچه ها. قصدم ترسوندن شما دو تا انسان باشکوه نبود. میدونید؟ من گواهینامه خلبانی هلی کوپتر دارم. هنرمند در حالی که هنوز مثل

قماربازی که به آخرین باقیمانده ژتون هایش چسبیده به کارآفرین چسبیده بود، گفت: اون که بعله. میلیارد در ادامه داد: خیلی سال قبل گواهینامه رو گرفتم. هلی کوپتر وسیله باحالیه. اما این روزها با وجود امور کسب و کار، مثل گذشته فرصت نمیکنم پرواز داشته باشم. بابت صعود سختمون عذرخواهی میکنم. گمونم باید بیشتر تمرین کنم. کارآفرین در حالی که به راحتی توی صندلی چرم راحتش لم داده بود، پرسید: حالا داریم کجا میریم؟ آگرا. این جواب تک کلمه ای میلیارد در بود. هنرمند پرسید: یعنی چی؟ آگرا دیگه چیه؟ میلیارد گفت: دارم شما دو نفر رو میرم فرودگاه. باید در این ماجراجویی بی سابقه، پیوسته در حال حرکت باشیم. کارآفرین با نومیدی پرسید: یعنی داریم موریس رو ترک میکنیم؟ حین حرف زدن دست بندهایش از مچش آویزان شده بودند و به هم میخورده بودند. هنرمند پرسید: «پس اون چیزهایی که قرار بود بهمون یاد بدید چی میشه؟ هنوز اون فرمول ۲۰/۲۰/۲۰ رو که گفتین زندگیمون رو متحول میکنه یاد نگرفتیم. شما گفتین که اون تقریباً زیربنای روش ۵ صبحه. کلی منتظر یاد گرفتنش بودم. این را گفت و مشتی کف دست خودش کوبید. و تازه من خیلی خیلی از موریس خوشم اومده بود. هنوز آمادگی رفتن از اونجا رو نداشتم. کارآفرین هم به قصد موافقت گفت: من هم همین طور. گمونم قول دادید تاکتیک های دقیقی رو که بعد از بیدار شدن در ساعت ۵ انجام میدید بهمون بگید. و در سمینار آقای سخنران، بهمون قول دادید روش های افزایش بهره وری رو بهمون میگید تا بتونم تجارت رو ارتقا بدم و همین طور تعدادی تکنیک بهم آموزش میدید تا ثروتمند بشم. تازه، من و مرد زندگی ام فقط یک پیک نیک با هم که اون رو هم با موزیک ولوم بالا و جت اسکی تقویت شده تون خرابش کردید. برای لحظاتی، هیچ کس حرفی نزد. و بعد، آهسته آهسته تمام سرنشینان هلی کوپتر شروع کردند به زیر زیرکی خندیدن. میلیارد فریاد زد: راحت باشید بچه ها. خونه من خونه خودتونه. میتونید هر وقت دلتون خواست، به موریس برگردید. همون راننده ها و همون هواپیمای جت رو میفرستم دنبالتون و اطمینان حاصل میکنم همون قدر عشق رو از طرف من و اعضای باحال تیمم دریافت می کنید. هیچ مشکلی نیست. همیشه خوشحال میشم

در خدمتتون باشم. کمی دیگر روی داشبوردها، تنظیماتی انجام داد و اضافه کرد: سپردم یک هواپیما روی باند منتظر مون باشه. شما دو تا پرنده عاشق شاگردهای عالی ای بودید، کاملاً درجه یک. آموزه های سخنران رو با اشتیاق و آغوش باز پذیرا شدید. هر روز صبح همزمان با خورشید، بیدار و هر بار، سر موقع حاضر شدید. من شاهد تمام پیشرفت هاتون بودم. بنابراین خواستم امروز یک هدیه عالی بهتون بدم. هنرمند شکاکانه پرسید: «هدیه؟ من باید خیلی زود برگردم به استودیوی کارم توی خونه ام. بعد از تمام این قضایا تعدادی اصلاح و بازسازی هست که باید روی حرفه ام پیاده کنم و باید زندگی ام رو سر و سامونی بدم. کارآفرین گفت: «و منم باید سریع خودم رو برسونم به شرکتیم. با ادا کردن این کلمات، برخی از خطوط دوباره روی پیشانی اش ظاهر شدند که البته، تعدادشان خیلی کمتر از قبل از زمان پیوستنش به باشگاه پنج صبحی ها بود. میلیاردر ملتمسانه گفت: هنوز نه، بچه ها، هنوز نه - خواهش میکنم. الان داریم میریم به آگرا. کارآفرین اعتراف کرد: «اصلاً نمیدونم اونجا کجاست. میلیاردر شرح داد: اگر توی هندوستانه. دارم میبرمتون تا یکی از هفت عجایب دنیا رو ببینید. و آماده بشید برای یادگیری بخش بعدی روش ۵ صبح. تمام چیزهایی که تا اینجای کار یاد گرفتید حکم آماده سازی رو برای آموزه های بعدی داشته. برای ماجرا آماده باشید رفقا. حالا آماده ایم تا وارد بخش پیشرفته آموزه هایی بشیم که به شما کمک میکنه بهره وری، حداکثر عملکرد، راهبری اسطوره ای و زندگی بلند مرتبه ای رو که دنیا رو ارتقا میده در سطح تصاعدی تجربه کنید. آماده باشید برای دریافت عملی ترین اطلاعاتی که قراره درباره برنامه صبحگاهی سازندگان جهانی و تاریخ سازان یاد بگیرید. بهترین ها هنوز در راه ان. میلیاردر هلی کوپتر را کاملاً ماهرانه، کنار هواپیمای جت خصوصی تر و تمیز با توربین های روشنی فرود آورد. بر خلاف اولی این هواپیما سرتاپا مشکی بود. اما مثل همان جتی که دو دانش آموز را به جزیره موریس آورده بود، نوشته «ب ۵ ص» را به همان رنگ نارنجی پرتقالی روی دم خود داشت. میلیاردر با انرژی وافر فریاد زد: بیاید بریم به

هندوستان شگفت انگیز! کارآفرین و هنرمند هم جواب دادند: بزن بریم! یکی از ارزشمندترین تجربیات این ماجراجویی خارق العاده همراه با استون رایلی، این دولتمند هنجار شکن قرار بود به زودی آغاز شود.

## فصل ۱۲

### اعضای باشگاه پنج صبحی ها، تشریفات عادت سازی را کشف می کنند

از تک تک دقایق تمرین متنفر بودم. اما با خودم گفتم: جا زن. الآن رنج بکش و باقی عمرت را مثل یک قهرمان زندگی کن. (محمد علی کلی)

جلسه درس صبح روز بعد درباره این بود که بهره ورتترین راهبرها و هنرمندهای دنیا چگونه عاداتی را که از آنان ابرستاره میسازد در خود تثبیت، و زندگی مسحور کننده، ماجراجویانه و هدفمند را تجربه می کنند. در پاسخ به درخواست آقای رایلی، کارآفرین و هنرمند ترتیبی دادند تا دوره مرخصی شان افزایش پیدا کند. آنها ارزش ژرف آموزه هایی را که در حال دریافتشان بودند درک می کردند. و میدانستند که هوشمندانه ترین کار این است که آن را به طور کامل و با آغوش باز بپذیرند. همزمان با طلوع خورشید هندوستان که نامطمئن و آهسته از پشت افقی بالا می آمد که در آن واحد بایر و هیجان انگیز بود، میلیاردرد بدو خودش را به هم قطارانش رساند و فریاد زد: «سلام، رفقا» ساعت دقیقاً ۵ صبح بود. دولتمند پیراهن مشکی یقه دیپلماتی، شلوارک شبه نظامی و سندل سیاه پوشیده بود. لبخند فراخی به لب داشت. صورتش هنوز از آفتاب جزیره موریس برق میزد. و امروز دستاری به سر داشت.

امروز قراره دربارهٔ بینش های سخنران در رابطه با تثبیت یک برنامه افزایش دهنده عملکرد براتون حرف بزنم که به شما کمک میکنه عظمت رو در زمینه حرفه و زندگی شخصی تون فعال کنید. همون طور که در درس های قبلی با شما مطرح کردم، چیزی که بهترین ها رو بهترین میکنه نه خصوصیات ژنتیکی، بلکه عادات اون هاست؛ نه مقدار موهبت های خدادادی، بلکه عزم اونهاست. درس امروز شما رو به تدریج با این قضیه آشنا میکنه که مطابق با علم و



تحقیقات علمی، باید چه کارهایی انجام بدیم تا رفتارهای تضعیف کننده رو رها و رفتارهای مفید رو در خودمون تثبیت کنیم. کارآفرین در حالی که به تک تک حرف های میلیارد در توجه داشت پرسید: «منظورتون از عزم چیه؟ امروز موهایش را دم اسبی بسته و یک جفت کفش ساده پوشیده بود. اصطلاحیه که توسط آنجلا داک ورت، روانشناس اجتماعی، به عموم معرفی شد. آنجلا داک ورت، روی نخه های دارای عملکرد عالی در زمینه های تجارت، آموزش نیروهای نظامی و ورزش مطالعه انجام داد. اون متوجه شد آنچه افراد موفق رو اونقدر عالی میکنه، نه استعدادهای ذاتی، بلکه میزان تعهد، انضباط، انعطاف پذیری و پشتکار اونهاست. عزم لغتی بود که اون برای توصیف این عزم خصوصیات استفاده کرد. هنرمند گفت: «خیلی باحال بود، برادر. این حرف بهم الهام بخشی میکنه که وقتی دچار شک به خویشتن میشم، یا وقتی از پیشرفت نکردنم احساس سرخوردگی میکنم، یا وقتی از این میترسم که هنرمندهای دیگه به خاطر خلق هنر نو و اصیل، به جای کپی کاری بهم بخندن، دست از کار کردن روی نقاشی ام نکشم. میلیارد در حالی که دستی روی شکم عضلانی اش می کشید گفت: خوبه. آلبرت انیشتین زمانی نوشت: افراد دارای روح بزرگ، همیشه با مخالفت های خشن از سوی افراد دارای ذهن متوسط رودررو شده اند. ذهن متوسط از درک انسانی که از تعظیم کورکورانه در برابر تعصبات سنتی سر باز زده و در عوض، تصمیم میگیرد با شهادت و صداقت، عقیده خودش را ابراز کند عاجز است. هنرمند بالحنی پرانرژی گفت: خوشم اومد. و قیافه ای به خود گرفت که نمایانگر افتخار روبه رشد ناشی از اعتماد به تصویر ذهنی اش از خودش و حرفه اش بود.

بگذریم. بیایید برگردیم به مسیر قبلی مون و پردازیم به قدرتمندترین روش های موجود، برای تثبیت عادات متعالی ای که بر خلاف باقی عاداتی که بعد از چند هفته تلاش برای تثبیت کردنشون تضعیف میشن، موندگارن. البته کلاس آموزشی کاملاً برای شما دو نفر ضروریه، چون اگرچه شما بچه ها حالا هر روز رأس ساعت ۵ صبح بیدار میشید، ما میخوایم این انضباط خاص، به عاداتی همیشگی برای تمام عمر تبدیل بشه. اوه، و راستی، بخش بسیار مهم تثبیت

عادات متعالی شامل یادگیری روشیه که افراد حرفه ای خصوصیات مثل مهار نفس رو در خودشون میسازن و مقادیر نادری از قدرت اراده رو از درونشون آزاد میکنن. بنابراین باید کارمون رو از همون جا آغاز کنیم. هم قطار مقابل تاج محل ایستاده بودند. آنها آنجا تنها بودند. سازه ای که بهش خیره شده بودند، به شکل غیر قابل وصفی، زیبا بود: گواهی اصیل از پاداش تعالی در زمینه های معماری و مهندسی. میلیارد اعلام داشت: هندوستان رو خیلی دوست دارم. یکی از بزرگترین ممالک روی زمینه. و این مکان خاص، خب به دلیلی یکی از هفت عجایب دنیا لقبش دادن. به طرز حیرت آوری زیباست، نه؟ کارآفرین در حالی که قهوه داغش را مزه مزه میکرد گفت: «حقیقتاً» میلیارد یک بطری بزرگ آب در دست چپش داشت. این بطری هم مثل اغلب بطری هایش، عبارتی رویش درج شده بود که او با اشتیاق وافر برای شاگردانش خواند: قهرمان در دوران راحتی، به عظمت نمی رسد. افراد تحسین شده و اصیل دنیای ما در حالی قوی، شجاع و اخلاق گرا میشوند که با عزم راسخ، در برابر توفان های فلاکت، دشواری و شک ایستادگی می کنند. درست در لحظه رویارویی با ژرف ترین ضعف هایتان است که فرصت شکل دادن به بزرگترین نقاط قوتتان را به دست می آورید. بنابراین، قدرت واقعی نه از یک زندگی راحت، بلکه از زندگی ای شامل تلاش سخت، انضباط فداکارانه و اقدام طاقت فرسا در جهت آنچه خود متعالی تان درست می پندارد، حاصل میشود. از ادامه دادن مسیر، درست در زمانی که برای دست کشیدن وسوسه میشوید و از قدم به جلو برداشتن، در زمانی که آرزوی توقف کردن دارید حاصل می شود. همانا پافشاری در لحظه ای که دلتان میخواهد تسلیم میخواست تسلیم شوید، راه عضویت در گروه سلحشوران بزرگ و شخصیت های پرافتخاری است که به واسطه شکست ناپذیری شان، بشریت را به جایگاهی بهتر رهنمون شده اند. هنرمند گفت: عجب. این رو یک شاعر بزرگ نوشته؟ میلیارد جواب داد: نه. تمامش رو خودم نوشتم. آقای رایی دستی به هوا بلند کرد - و می دانید بعدش چه اتفاقی افتاد. از میان مه صبحگاه، دستیاری جذاب با لباس هایی بی نقص ظاهر شد و گفت: «خیلی خوشحالیم که باز به هندوستان برگشتید، قربان. دلمون براتون تنگ شده

بود. این هم چیزی که درخواست کرده بودید. میلیارد در تعظیم مختصری کرد و لبخندی به دستیارش زد. یک شال پشمینه با تزییناتی چشم نواز به دست دولتمند داده شد و او شال را در نور باز کرد. همان طور که میدانید، پشمینه نوعی پارچه پشمی اعلا از کشمیر است. این کلمه در زبان کشمیری به طلالی «نرم» ترجمه می شود. و اگر آن را میدیدید، موافقت میکردید که همین طور هم هست. پارچه کوک های ظریف و دقیقی خورده بود و دو شاگرد وقتی از نزدیکتر نگاهش کردند، توانستند عبارت دوخته شده آیین ۵-۳-۱ سلحشوران قدرت اراده را روی آن بخوانند. زیر این عنوان، عباراتی به چشم میخورد که معنای ۵-۳-۱ را توضیح میداد. واقعاً بی همتا بود. عبارات دست دوز چنین می گفتند:

### پنج حقیقت علمی در پس عادات متعالی

حقیقت اول: قدرت اراده متعالی نه یک قدرت مادرزادی بلکه مهارتی است که به واسطه تمرین بی وقفه ایجاد می شود. سحر خیزی یک تمرین مهار نفس عالی است. حقیقت دوم: انضباط فردی مثل یک عضله است. هر چه بیشتر آن را تحت کشش قرارش دهید قوی تر می شود. از همین رو، سلحشورانی که قصد تنظیم خویشتن را دارند، عمداً، شرایط دشوار را برای خود ایجاد میکنند تا قدرت ذاتی. حقیقت سوم: قدرت اراده هم درست مثل تمام عضله ها، در حالت خستگی می شود. بنابراین، استراحت برای رسیدن به تعالی و مدیریت کردن ناشی از تصمیم گیری های متعدد کاملاً ضروری است. حقیقت چهارم: تثبیت موفقیت آمیز هر عادت متعالی، در پی یک الگوی چهاربخشی متمایز به منظور به حالت خودکار درآوردن برنامه روزانه حاصل می شود. به منظور کسب نتایج ماندگار این الگو را با دقت و حدت دنبال کنید. حقیقت پنجم: افزایش مهار نفس در یکی از عرصه های زندگی، باعث افزایش آن در تمام عرصه ها می شود. به همین دلیل است که پیوستن به باشگاه پنج صبحی ها عادت دگرگون کننده ای است که تمام کارهای دیگران را نیز ارتقا میدهد.

## سه ارزش قهرمانان عادت ساز

ارزش اول: پیروزی نیازمند استحکام و استمرار است.

ارزش دوم: ادامه دادن آنچه آغاز میکنید، تعیین کننده اندازه احترام شخصی حاصل از آن فعالیت است.

ارزش سوم: هر جور در خفا تمرین کنید، دقیقاً همان طور در انتظار اجرا خواهید کرد.

## تئوری عمومی سلحشوران اسپارتنی انضباط فردی

سلحشوران این گونه متولد میشوند: با انجام منظم آنچه دشوار، اما مهم است، در زمانی که انجام آن اصلاً راحت نیست میلیاردر چشم ها را بست و این جمله را تکرار کرد: آرزوی یک زندگی راحت را ندارم، چون قدرت هایم در آن هیچ رشدی نمی کنند. زندگی چالش برانگیزی به من بدهید - زندگی ای که بهترین نسخه وجودی ام را از درونم بیرون بکشد. چون بدین گونه اراده های آهنین و شخصیت های شکست ناپذیر ساخته میشوند. دولتمند صنعتی ادامه داد: این شال هدیه من به شما دو نفره لطفاً این پنج حقیقت علمی، سه ارزش و یک تئوری عمومی رو مطالعه کنید. اونها آیین ۵-۳-۱ سلحشوران قدرت اراده رو تشکیل میدن. این آیین در مسیر ایجاد عادات ماندگار به شما کمک خواهد کرد. دقایقی بعد یک موتور سه چرخه مسقف به سرعت، از محوطه پارکینگ خالی ای در فاصله دور خارج شد. مرد جوان متبسمی با کت خاکستری تیره، شلوار اتوکشیده و کفش های قهوه ای واکس خورده به حضورشان آمد. میلیاردر در حالی که کف دست ها را به هم می چسباند گفت: «ناماسته، آجران.» سلام رئیس. جواب گرم دستیار بود. لغاتی که به کار برد معمولی، اما طرز بیان شان، نشانگر احترامی عظیم برای کارفرمایش بود. در حالی که دستیار کناری ایستاده و آماده برای انجام فرمایشات آقای راییلی بود، میلیاردر پرسید: شما داستان تاج محل رو میدونید؟ کارآفرین درخواست کرد: لطفاً برامون بگید این بار، دفتر یادداشتی با خود کار ساده مشکی همراه داشت. تمام حرف های قبلی میلیاردر در باب اینکه استفاده نادرست از فناوری چطور به تخریب خلاقیت و کاهش بسیار زیاد بهره وری

می انجامد، شگرفی روی او گذاشته بود. امروز، انگویی در دست داشت که این جمله روی آن حک شده بود: رؤیاها زمانی که در خوابی به واقعیت تبدیل نمیشوند. میلیارد در با شوق و ذوق وافر گفت: حتماً داستان خیلی باحالی دارد. گویشش بار دیگر به جماعت موج سوار کالیفرنیا نزدیک شده بود. مثل شما دو عزیز دل، امپراتور گورکانی، شاه جهان، مغز متفکر این شاهکار شگفت، خیلی خیلی عاشق بود. به عنوان نماد سرسپردگی و عشق به ممتاز محل (ارجمند بانو بیگم) همسر ایرانی تبارش، بعد از وفاتش در سال ۱۶۳۱ میلادی، خودش رو متعهد کرد به بنا کردن بنای یادبودی که دنیا مثل اون رو به چشم ندیده باشه. یادبودی به غایت شورانگیز، به طرز حیرت آوری الهام بخش و از لحاظ ساختار، استثنایی که هر بیننده ای با دیدن شکوه و جلالش، به عمق دلدادگی این مرد پی ببرد. هنرمند خیره به نمای سر در مرمر سفید که مقابلش میدرخشید زیر لب گفت: وقتی نگاهش میکنم یه کاری با قلبم میکنه. با برخورد انوار اول صبح به چشم هایش، چشم ها را نازک کرد. حالا از نظر کارآفرین بیشتر از هر وقت دیگر روی فرم، آرام، با اعتماد به نفس و از خود مطمئن به نظر میرسید. میلیارد در بارگه ای از مالیخولیا در صدایش گفت: من هم همین طور. دیدن تاج محل نه فقط یک سیاحت عقلانی، بلکه رستخیز روحه. این شاهکار حتی بی احساس ترین افراد رو بیدار میکنه تا ببینن ما انسان ها قادر به خلق چه چیزهایی هستیم و حالا ادامه داستان وقتی که مهاراجه این هدف جسورانه رو برای خودش مشخص کرد، کارگروهاش فرایند ترجمان اون رؤیای بلند مرتبه رو به یک واقعیت مشخص کردن. چون همون طور که هر دوی شما میدونید بلند پروازی بدون اقدام، توهم مضحکيه. حالا دیگه شما دو نفر خیلی خوب از این بینش آگاهید که هر شاهکار اسطوره ای نیازمند مقادیر سخاوتمندانه ای صنعتگری، هنرمندی و ثبات قدمه. تعالی یک رخداد ناگهانی نیست؛ یک فرایند بی وقفه است که ممکنه سال ها پیشه وری، تمرین فداکاری و رنج سخت گیرانه بطلبه تا نتیجه نهایی پروژه به سطحی برسه که دنیا رو تکون بده.

آقای رایلی ادامه داد: این هم یک مزیت رقابتی عظیم دیگه است، تا به کمکش نه فقط یک هفته بعد از شکل گرفتن رؤیا توی ذهنتون، بلکه تا ماه ها و سال های متمادی در صحرای سوزان اقدام خلاقانه، با وجود جواب رد، خستگی، سنگ پرانی، حسودها، بدبینی عزیزانتون، حواس پرتی با فرصت های جذاب دیگه و یافتن راهتون در زمستان های پر از تنهایی شک به خویشتن، بتونید به ایده اصیلتون وفادار بمونید. این چیزیه که بازنده ها رو از چهره ها جدا میکنه. همه میتونن برای مدت یک دقیقه عالی ظاهر بشن. مرام چهره ها یعنی حفظ عملکرد در حد نبوغ آمیز، در تمام طول عمر و این امر نیازمند عزم غیر معمول و شکیباییه که هر دو در این دوران سطحی نگری چندان شایع نیستن؛ از همون خصوصیتی که متأسفانه توده مردم، امروزه نمی تونن در خودشون ایجاد کنن. متوجه منظورم هستید؟ میلیارد در سرزنده، پرانرژی و کاملاً هیجان زده بود. دستی به هوا پرتاب کرد و علامت جهانی پیروزی را با دو انگشت بالا برد. به نظر می آمد این کار را فقط به قصد حفاظت از الهامات و آتش درون قلبش کرده باشد. چندین دهه قبل، آلبرت ئی. ان. گری نطقی برای بازاریابان صنعت بیمه ایراد کرد. عنوان اون نطق رو گذاشت "مخرج مشترک موفقیت" اون نطق چکیده سی سال تحقیق و مطالعه اش درباره بزرگترین کلید موفقیت در زندگی حرفه ای، خانوادگی، سلامتی، مالی و معنوی بود. کارآفرین همان طور که کمی از قهوه اش را که حالا ولرم شده بود می نوشید با علاقه شدید پرسید: و اون چی بود؟ میلیارد در جواب داد: خب اون طور که من از جزوه ای که از اون نطق تهیه شده بود و بین افراد حرفه ای در زمینه فروش دست به دست میشد به خاطر دارم، گفته بود: من با این باور عوامانه بزرگ شدم که رمز موفقیت تلاش سرسختانه است، اما افراد زیادی را دیدم که سخت کار کردند، اما موفق نشدند. بنابراین، متقاعد شدم که تلاش سخت رمز واقعی نیست. هنرمند بی صبرانه و ملتسمانه پرسید: خب پس چی بود؟ دولت مند با لحنی بازی گوشانه گفت: الان بهش میرسیم رفیق. خلاصه، آلبرت گری گفت: مخرج مشترک موفقیت به حدی بزرگ و قدرتمند است که.... کارآفرین پرید وسط حرفش و اون چیه؟ او هم مثل هنرمند نمیتوانست منتظر جواب بماند.